

اگر توجه کرده باشیم، در وسط و مرکز عکس‌های برنامه، نقطه‌چین‌ها یعنی همانیدگی‌ها هستند. این بدین معناست که تمام بدبختی‌ها و مصیبت‌ها از همانیدگی‌ها شروع می‌شوند. در واقع قضیه اصلی، همانیدگی‌ها هستند.

مثلاً در مثلث همانش، در دایره وسط، همانیدگی‌ها هستند و ضلع‌های مثلث مقاومت و قضاوت هستند. این بدین معناست که مریضی ما از همانیدگی‌ها به وجود آمده و از علائم این همانیدگی‌ها، مقاومت و قضاوت است.

یا مثلاً در شکل افسانه من‌ذهنی، در قلب شکل نقطه‌چین‌ها هستند. ضلع‌های آن مسئله‌سازی، مانع‌سازی و دشمن‌سازی است. یعنی در رأس مشکلات ما همانیدگی‌ها هستند و این همانیدگی‌ها باعث مسئله و مانع‌سازی می‌شوند.

در مقابل، در شکل حقیقت وجودی انسان، در مرکز شکل، عدم وجود دارد. عدم یعنی آن نقطه‌چین‌ها یا همانیدگی‌ها دیگر نیستند و مرکز خالی شده. حالا اگر مرکز عدم بشود، منجر به شادی بی‌سبب، آفرینش و رضا می‌شود که ضلع‌های مستطیل هستند.

فرض کنیم در شکل افسانه من‌ذهنی، روی اضلاع مستطیل بنویسیم شادی و رضا و شکر. آیا چنین چیزی ممکن است؟ خیر، چون نقطه‌چین‌ها یعنی همانیدگی‌ها در مرکز هستند.

بنابراین، اصل کار ما انداختن همانیدگی‌هاست. ما با این شکل‌ها بسیار بسیار کارمان آسان می‌شود و باعث می‌شود راه صدساله را یک‌ساله برویم. ما فقط با نگاه کردن و تأمل کردن روی این شکل‌ها متوجه قضیه می‌شویم و راه را پیدا می‌کنیم. بنابراین فقط یک قدم دیگر می‌ماند و آن هم طلب ما و رعایت قانون جبران است.

پانزده‌تا شکل داریم و تمام این شکل‌ها خیال ما را راحت می‌کنند و می‌گویند هیچ راهی نیست مگر این که همانیدگی‌ها را بیندازی. پس قاعدتاً باید این عمل با یک پیشرفت خوبی جلو برود، ولی چرا نمی‌رود؟ چون ما سر داریم.

ما می‌خواهیم همانیدگی‌ها را نگه داریم و از راه میانبر برویم. مثلاً می‌خواهیم دعا کنیم، باور خاصی داشته باشیم، دکتر برویم، استدلال و بحث کنیم و ... می‌ترسیم رها کنیم و دستمان را از همانیدگی‌ها باز کنیم.

جمله عالم زین غلط کردند راه

کز عدم ترسند و، آن آمد پناه

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

رها کردن سر من‌ذهنی و می‌دائم من‌ذهنی خیلی سخت است، ولی این شکل‌ها خیلی کار را آسان می‌کنند.

اگر کسی این شکل‌ها را خوب متوجه شود، دیگر دنبال تأیید و توجه نمی‌رود و برای آن تلاش نمی‌کند، باور را نگه نمی‌دارد و نمی‌گوید این حیفاست، چون می‌داند این‌ها هر کدام یک نقطه‌چین هستند و تا این نقطه‌چین‌ها در مرکز ما هستند، زندگی خوبی نخواهیم داشت و رها نمی‌شویم.

در زمانه صاحب دمی بود؟

همچو ما احمق که صید خود کند؟!

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷

می‌گوید آیا کسی هم هست که برای خودش دام بگذارد؟ آیا ما با وجود این شکل‌ها، باز هم برای خودمان دام می‌گذاریم؟ اگر همانیدگی‌ها را محکم بچسبیم و رها نکنیم بله.

این شکل‌ها می‌گویند این قدر بالا و پایین نپر و وقت تلفی نکن و به این جهت و آن جهت نرو و این قدر سروصدا و ادعا نکن، چون این‌ها باعث سفت‌تر شدن نقطه‌چین‌ها می‌شوند.

ما خرافات مختلف، مثل خرافات مذهبی داریم و آن‌ها را رها نمی‌کنیم و امید داریم که همین خرافات ما را نجات دهند. این خودش یک نقطه‌چین است و دام است، چگونه می‌شود با این به شادی رسید؟

خود ندارم هیچ، به سازد مرا
که ز وَهْمِ دارم است این صد عَنَّا
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴
یعنی فقط و فقط رها کردن همانیدگی‌ها چاره‌ی کار است.

با تشکر و سپاس
-فرشاد از خوزستان